بوش و«خاورمیانه بزرگ»

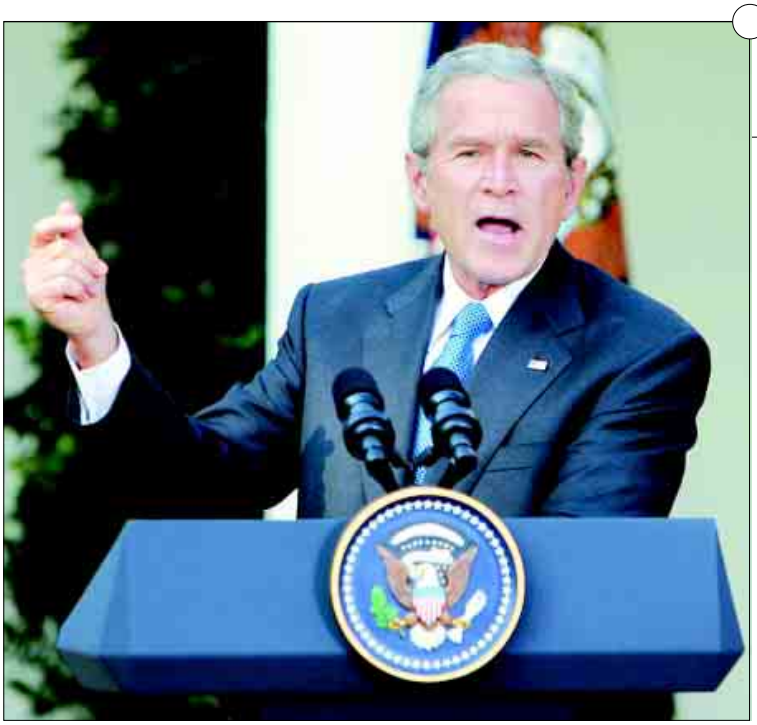

برگردان: پوراندخت مجلسی

درست یک روز پس از انفجارهای لندن در ماه جولای «عاصم جهاد» سخنگوی وزیر نفت عراق به رسانه‌های عراقی گفت: «یازده حوزه نفتی جنوبی عراق می‌تواند تولید نفت خود را به دست کم روزی ۳ میلیون بشکه برای عرضه به سرمایه گذاران بین المللی، که در این راه ۲۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری کرده‌اند، برساند. با رسیدن بهای نفت به بشکه ای ۱۰۰ دلار در آینده، برای صنعت نفت خبری بهتر از این نمی تواند وجود داشته باشد.»

این احتمال وجود دارد که میلیاردها درآمد آتی فروش نفت هرگز نصیب مردم عراق نشود، بلکه جیب سلطان های نفتی، دلالان مورد حمایت دولت بوش، مقاطعه کاران غربی، مفت خورهای سازمان های اطلاعاتی و حتی سران قبایل در بغداد، را پر کند. این درست همان اتفاقی است که برای ۸/۸ میلیارد دلار پول عراق پیش آمده است که بین اکتبر ۲۰۰۳ تا جولای ۲۰۰۴، که عراق را نماینده آمریکا «پل برمر» اداره می کرد، به سادگی ناپدید شد. البته ثروتمندان قدرتمند نفتی مجبور نیستند نگران مسائل حقوقی عراقی باشند، چون حکم اداری ۱۳۲۰۳ جورج دبلیو بوش که اخیراً تجدید شده است، هر «بررسی قضایی» را علیه هر شرکت آمریکایی که به هر ترتیب با نفت عراق ارتباط پیدا کند، «باطل و بی اعتبار» می کند.

جنگ تهاجمی غیرمشروع علیه عراق، نابودی دسته جمعی غیرنظامیان، اتاق های شکنجه در ابوغریب، ناتوانی پنتاگون از اشغال واقعی بغداد و یا کنترل حتی مسیر فرودگاه به منطقه سبز، عجز در برابر چندهزار غیرنظامی مسلح با کلاشینکف و مواد منفجره سرهم بندی شده - همه اینها همراه با این سناریو که یک سوپر قدرت نظامی یکی از بزرگترین شهرهای خود را هنگام مصیبت و بلا رها کرد - این احساس را به وجود آورد که بوش با تبدیل خاورمیانه به صحنه ممتاز و بی نظیر آموزشی برای اسامه بن لادن و ایمن الظواهری، دروافع، ۳۰۰ میلیاردلار یارانه برای آنها پرداخته است!

یک نظرسنجی در آلمان، فرانسه، بریتانیا، اسپانیا و ایتالیا آشکار کرد که از هر ۱۰ نفر اروپایی غربی، ۷ نفر (۸۰ درصد آلمانی، ۸۴ درصد فرانسوی) فکر می کنند که بوش هیچ علاقه ای به «گسترش دموکراسی و آزادی» ندارد. نظرسنجی دیگری به وسیله «دی ولت» نشان داد که حتی ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه بیش از بوش مورد اعتماد است، به ویژه در آلمان شرقی. در آلمان، فرانسه، بریتانیا، اسپانیا و ایتالیا اکثریت کاملی از طریق تجربه تاریخی، می داند که دموکراسی نمی تواند به شکلی ساختگی و به منظور دست یافتن به هدفی سیاسی، بنیاد نهاده شود.

رأی و نظر مردم هر چه باشد، استراتژی وزارت دفاع ملی ایالات متحده - که آشکارا بر حمله های پیشگیرانه یک سویه صحه می گذارد - به همان شکل باقی می ماند و دولت بوش بر «حق» انحصاری دست زدن به جنگ پیشگیرانه و احتیاطی آمریکا علیه هر کسی، هر جایی و هر وقتی تصریح دارد. حتی اگر تنها وجود بدگمانی دلیل این کار باشد و از این همه مهمتر و حیاتی تر این که هر اختلاف سیاسی یا حقوقی با ایالات متحده و یا هر نوع حمله سیاسی به آمریکا می تواند مجوزی باشد برای آژانس مرکزی اطلاعاتی آمریکا (سیا) که دست به کشتار بزند؛ در هر جای جهان و بدون هیچ نظارتی و به وسیله هواپیماهای بدون سرنشینی که پیش از این برای این کارها در پاکستان، افغانستان و یمن مستقر شده‌اند.

تأکید دوباره «جنگ با ترور» به این مفهوم است که بوش درصدد است هدف «خاورمیانه بزرگ» خود را تنظیم کند. البته با شرکت همه نوچه های سرباره و «خوب» خود از جمله مراکش، اردن، بحرین و از همه مهمتر، مصر حسنی مبارک. عربستان سعودی در حاشیه نگاه داشته خواهد شد. «بدها عبارتند از سوریه، لبنان (تاحد حزب الله آن) و ایران که همه هدف حمله های احتمالی آمریکا هستند.

در سال ۲۰۰۴، برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) برای تهیه گزارشی، پژوهشگران خبره مستقل عرب را به کار گرفت. این گزارش که به طور وسیعی مورد تمجید قرار گرفت، بر نبود آزادی در کشورهای متحد ممتاز آمریکا نظیر عربستان سعودی و کویت تأکید دارد. این گزارش همچنین دورویی واشنگتن در دفاع از متحدان خود اردن، مراکش و تونس به عنوان کشورهای دموکراتیک را برملا می کند. اعرابی که این پژوهشگران با آنها مصاحبه کرده بودند، همه برخواسته های خود مبنی بر «رهایی از اشغال خارجی»، آزادی عقیده - بیان عقیده وفعالیت سیاسی - تأکید داشتند.

اعراب همه دلایل جهان را دارند که نسبت به قول غربی ها درباره دموکراسی سوء ظن داشته باشند، زیرا هم فرانسه و هم بریتانیا، استعمارگران پیشین آنها هستند. بریتانیا، شورش عراقی ها را در اوایل دهه ۱۹۲۰ به وسیله گاز سمی سرکوب کرد. فرانسه هم مقاومت سوری ها را در اشغال کشورشان دوبار، در سالهای ۲۷-۱۹۲۵ و مجدداً در سال ۱۹۴۵ در هم شکست. آمریکا هم همواره با اشغال ۳۸ ساله فلسطین به وسیله اسرائیل موافقت کامل نشان داده است. به نظر اکثریت اعراب، لفاظی های دولت بوش دوم در مورد دموکراتیزه کردن منطقه، طرح جدیدی از استعمار است.

مشکل واشنگتن همواره این بوده است که چگونه طرح های خود را تحقق ببخشد. دیپلمات ها ارزیابی سازمان سیا را در مورد این که تغییر رژیم در ایران و سوریه بدون عملیات نظامی امکانپذیر است، به تمسخر می گیرند. سوریه و ایران را نمی توان با عراق مقایسه کرد که از پیش با دو جنگ و ۱۲ سال تحریم اقتصادی به فلاکت افتاده بود. البته سوریه وسیله ای برای دفاع از خود در برابر قدرت آتش سهمناک آمریکا ندارد، ولی می تواند به اسرائیل حمله ور شود. ایران، موشک های استراتژیک روسی را در اختیار دارد. می تواند تنگه هرمز را مسدود و در اقتصاد جهان هرج و مرج ایجاد کند. باقی می ماند لبنان. در این مورد، نومحافظه کاران، انقلاب های به اصطلاح مخملی را در نظر دارند و آن را تحسین می کنند.

هدف آتی انقلاب های مجاز (مخملی) و «ارتقای دموکراسی» از جایگزین کردن رژیم های خصمانه فعلی با نسل جدیدی از سیاستمداران نئولیبرالی است که در آمریکا تحصیل کرده وطبق برنامه تعلیم دیده باشند، ولی این صورت ظاهر قضیه است. موضوع واقعاً اساسی، یکسان شدن و همگرا شدن اداره پایگاههای نظامی موجود آمریکاست که اکنون در ۱۳۸ کشور جهان استقرار یافته اند.

پیش از آخرین انتخابات در لبنان، یک نظرپرسی که به وسیله دانشجویان علوم اجتماعی دانشگاه لبنان انجام شد، آشکار کرد که تنها ۲۶ درصد از مردم از قطعنامه ۱۵۵۹ سازمان ملل متحد پشتیبانی می کنند که خواهان عقب نشینی نیروهای سوریه از لبنان شده بود، در حالی که ۶۸ درصد مخالف آن بودند. تنها ۱۸ درصد به طرفداری از خلع سلاح حزب الله رأی داده بودند در حالی که ۷۲ درصد با آن مخالف بودند. وقتی در نظر بگیریم که اکثریت لبنانی ها، از ۵۵ تا ۶۰ درصد شیعه هستند و دو جنبش عمده شیعه، امل و حزب الله، هنوز با سوریه متحدند، چنین نتیجه ای از نظر سنجی در لبنان شگفت انگیز نیست. این نتیجه، این سؤال را پیش می آورد که چرا سوریه باید لبنان را ترک می کرد، در حالی که هیچ کس نمی گوید آمریکا باید عراق را ترک کند؟ به ازای هر ۲۷۰ لبنانی، یک سرباز سوریه در لبنان بود. دولت دوم بوش برای هر ۱۷۰ عراقی یک سرباز در عراق دارد. این دولت اصرار داشت که سوریه باید لبنان را ترک کند، ولی هیچ فشاری بر اسرائیل وارد نمی آورد که بلندی های جولان را ترک گوید که از سال ۱۹۶۷ به طور غیرقانونی اشغال کرده و ۱۸ هزار اسرائیلی را در آن اسکان داده است. این ناحیه از بلندی های جولان از نظر مساحت ۳ برابر غزه است.

«عماد فوزی الشعیبی»، رئیس مطالعات استراتژیک در «دمشق» به «الجزیره» گفت: «رفیق حریری» نخست وزیر پیشین لبنان با سوریه توافق نداشت، ولی عقب نشینی نیروهای سوریه را طلب نکرد، خصوصی را علیه سوریه برنینگیخت و با خواهان پایان بخشیدن به نقش سوریه در لبنان نشد. «بشر الخلیل» حقوقدان لبنانی یک گام هم جلوتر رفت و به خبرنگار الجزیره گفت: «مرگ حریری، بخشی از نقشه جداسازی منطقه به ایالت های کوچک بی پناه فرقه گرا است. این طرح از عراق آغاز شده است و ادامه اش به سایر کشورهای عرب خواهد رسید.

این موضوع قابل فهم است که دستیابی به «خاورمیانه بزرگ» با ویژگی های مورد نظر بوش، مستلزم یک ضربه نهایی به ملی گرایی عرب است. به خاطر داشته باشیم که مرزهای دنیای عرب به کلی غیرطبیعی و ساختگی است که بیشتر آنها به وسیله استعمار انگلیس تحمیل شده است.

برای واشنگتن دشمن واقعی، بنیادگرایی اسلامی نیست، بلکه ملی گرایی عرب است، یعنی چیزی که اتحاد اعراب را می تواند تحقق بخشد. ملی گرایی اعراب، تهدیدی برای اسرائیل در آینده است و همین طور برای آمریکا. اسرائیل سالها بذر تفرقه بین اعراب پاشیده است تا مانع اتحاد اعراب شود.

از لحاظ تاریخی، بیش از ۲۰ سال است اسلام بنیادگرا کانال اصلی بیان خشم علیه استعمارگران غربی بوده، زیرا هر کانال دیگری دچار شکست شده و یا به وسیله رژیم های فاسد مورد حمایت آمریکا سرکوب شده است. روشنفکران مترقی عرب معتقدند که آمریکا- اسرائیل، هرگز اتحاد اعراب را تحمل نخواهند کرد. آنها اظهار می دارند «خاورمیانه بزرگ» یک بسته بندی غربی است، که طراحی شده است تا هر شکل اتحاد عربی و یا اسلامی را که تهدیدی برای هدف های آمریکا و متحد اصلی اش اسرائیل به نظر آید، از بین ببرند.

آمریکا شکست خود در عراق و مقاومت عراقی ها را مخالفت با دموکراسی جلوه می دهد. نومحافظه کاران ادعا می کنند که دموکراسی با اسلام ناسازگار است. اندونزی، مالزی، بنگلادش و ترکیه همه کشورهای اسلامی اند و دارای حکومتهای دموکراتیک هستند. اگر آمریکا در ادعاهایش در مورد دموکراسی صادق بود، چیزی نمی گذشت که در کشورهای وابسته اش، رژیم های متمایل به اسلام زمام امور را در دست می گرفتند. چنین وضعی در مصر و عربستان سعودی قطعی می بود. در جهان عرب، بیم از آن دارند که مرگ عراق به مفهوم مرگ ملی گرایی عرب باشد. بسیاری معتقدند که تجزیه عراق امری ناگزیر است. نه تنها به این دلیل که این امر هدف اصلی آمریکا بوده است، بلکه به این دلیل که تندروهای دوآتشه در همه جبهه های شیعه، کرد و سنی آماده اند برای تأمین منافع فرقه خود به جنگ دست بزنند.

خلاصه شده از نشریه «آسیا تایمز»

چالش های امنیتی در شرق آسیا

ترجمه: محمد رسول الماسیه

اشاره

بخش روابط بین الملل دانشگاه «رن مین» پکن اخیراً سمیناری با عنوان «همکاریهای شرق آسیا» برگزار کرد که اساتید دانشگاهی و صاحبنظران چینی به بیان دیدگاههای خود در این عرصه پرداخته بودند. گزارشی از این سمینار در روزنامه «چاینا دیلی» درج شد که ترجمه آن از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

هیچ بحثی نیست که «شرق آسیا» مترادف «شکوفایی رشد اقتصادی» شده است. این منطقه، جایگاه شماری از کشورهایی است که اقتصادی به شدت در حال رشد دارند. کشورهای آسیایی هم اکنون برنامه هایی را برای مشارکت اقتصادی دو جانبه یا چند جانبه طراحی می کنند. رشد سریع و توان اقتصادی، این منطقه متزلزل را در صحنه جهانی کانون توجه قرار داده است که گروههای زیادی از سرمایه گذاران و تجار قدرتمند را به خود جلب می کند.

اما شرق آسیا، راه درازی در پیش رو دارد که از چالش های امنیتی موجود رهایی یابد. در ورای ظاهر سعادتمند و کامیاب، شماری از تهدیدات امنیتی وجود دارد که به خاطر ریشه های پیچیده اگر به خوبی مدیریت نشود و به طور مؤثر کنترل نشود، می تواند رشد اقتصادی را متوقف کند. کارشناسان و متخصصان و اندیشمندان در منطقه هرگز از تلاش برای طراحی چارچوب مؤثر و ماندگار امنیتی برای همه شرق آسیا دست برنداشته اند.

امروز، تئوری های «صلح تحمیلی» و «صلح موازنه ای»، فاقد اعتبار شده اند. متخصصان آگاهند که تمهیدات امنیتی ایده آل، باید همه اعضای منطقه را در یک گروه قرار دهد و امنیت پایدار تنها از طریق «همکاری» به دست می آید. آنها به خوبی آگاهند که ایجاد پل بین اعضای متفاوت برای ایجاد نقشه راه امنیتی، آنچنان که در مناطق دیگر جهان مانند اروپا طراحی شده، چقدر دشوار است.

«لیم شیائو گوانگ» یکی از محققان مرکز مطالعات استراتژیک بین المللی وابسته به حزب مرکزی در جلسه ای با عنوان همکاریهای شرق آسیا که از سوی بخش روابط بین الملل دانشگاه «رن مین» چین تشکیل شده بود، اظهار داشت: «کشورهای شرق آسیا به خاطر تفاوتهای عمیق در تاریخ، آداب و سنن، سیستم سیاسی، ایدئولوژی و فرهنگ برداشت های متفاوتی از منافع ملی دارند و لذا در این منطقه ایده های متفاوتی در مورد خط مشی های استراتژی ملی و نظم منطقه ای وجود دارد. این وضعیت، روابط بین دولتها را در منطقه متنوع و پیچیده و گاهی بی ثبات می کند و مانع می شود که اعضا برای کنترل یا آرام کردن و یا از بین بردن بی ثباتی تلاش کنند.»

کشورهای خارج از منطقه مانند آمریکا، منافع وسیعی در این منطقه دارند و لذا عمیقاً در تنظیم قدرت در منطقه دخیل هستند. منطقه همچنین گرفتار اختلافات مرزی و همچنین منازعات بر سر منابع طبیعی بین کشورهای مختلف است.

اختلاف بین چین و ژاپن، دو قدرت صاحب نفوذ آسیایی بر سر مالکیت جزایر «دیائو یو» و تعیین حدود مرزی در شرق دریای چین و مناقشات مرزی بین ژاپن و روسیه و کره جنوبی هیچ نشانه ای از فروکشی ندارد و این کشورها، مواضع غیرمصالحه جویانه ای اتخاذ کرده اند.

بحران هسته ای در شبه جزیره کره و مسأله تایوان، که در هر دو، قدرت های صاحب نفوذ منطقه ای و خارج از منطقه دخالت دارند، همواره به عنوان دو عامل مهم تأثیرگذار در امنیت و ثبات منطقه ذکر شده اند.

میزان سرعت توسعه در شرق آسیا، تغییراتی در توزیع قدرت ایجاد کرده و باعث شده است از سوی کشورهایی که تلاش کرده اند برای مدت زیادی تفوق منطقه ای داشته باشند، به عنوان بحران منطقه ای قلمداد شود.

«لیانگ یون شیانگ»، استاد بخش مطالعات بین الملل دانشگاه پکن اظهار داشت: «هرچند، تاکنون بحران های بالقوه به درگیری های بالفعل منجر نشده اند، اما اگر به خوبی مدیریت نشوند، همانند بمب های ساعتی، هر آن ممکن است به درگیری و مقابله و حتی جنگ تبدیل شوند. تاکنون کنترل مؤثر این بحران ها در چارچوب امنیتی جاری در شرق آسیا مشکل بوده است.» او اضافه کرد: «آمریکا و چین دو بازیگر اصلی در ساختار امنیتی شرق آسیا هستند که زمینه همکاری میان آنها در مواقع بحرانی وجود دارد.»

ایالات متحده، هرچند، هویت آسیایی ندارد، اما مدتهاست شرق آسیا را منطقه کلیدی گره خورده با منافع خود می شناسد و لذا همواره موفقیت سیاسی، اقتصادی و امنیتی آنجا را تحت نظر دارد. واشنگتن همواره بر هر اقدامی از سوی هر کدام از کشورها که ممکن است به محدود کردن نفوذ او منجر شود، هشیارانه توجه دارد، ایالات متحده، اتحاد خود را با هم پیمانانش در آسیا مانند ژاپن، کره جنوبی و فیلیپین مستحکم تر کرده است.

«منگ هانگ شنگ» استاد مؤسسه مطالعات استراتژیک بین المللی وابسته به حزب کمونیست نیز بیان داشت: «استراتژی ایالات متحده در شرق آسیا از پایان جنگ سرد، حفظ موقعیت برتر خود در جهت گیری های سیاسی و امنیتی و جلوگیری از پیدایش نیروی جدیدی که احتمالاً واشنگتن را به چالش بکشد و تهدید موقعیت برترش باشد، بوده است.» او همچنین گفت: «ایالات متحده هم زمان می خواهد سرعت قطار رشد اقتصادی را در شرق آسیا کاهش دهد و حداکثر منافع اقتصادی خود را در منطقه تأمین کند.»

پروفسور لیانگ در بخشی از صحبت هایش گفته بود: «عوامل داخلی نیز در روند همکاری امنیتی ماریپیچی شرق آسیا سهیم بوده اند. فقدان یک مکانیسم امنیتی مؤثر و الزام آور منطقه را در مسیر نزاع و درگیری قرار داده هرچند همکاری های اقتصادی جدی وجود داشته است.»

تنها راه برای کشورهای شرق آسیا برای غلبه بر بحران بالقوه آن است که ساختار امنیتی جاری را به روز کنند و چارچوب امنیتی چند جانبه ای طراحی کنند.

برای این منظور، همه کشورها باید ذهنیت جنگ سرد را کنار بگذارند و هیچ کشور دیگری را دشمن تصور نکنند و بر مبنای آن، توسعه قدرت نظامی خود را توجیه نمایند.

«وانگ شین کو» استاد بخش روابط بین الملل دانشگاه رن مین گفت: «گفت وگوی امنیتی مستمر در سطح برابر تنها راه ایجاد مکانیسم امنیتی چندجانبه است.»
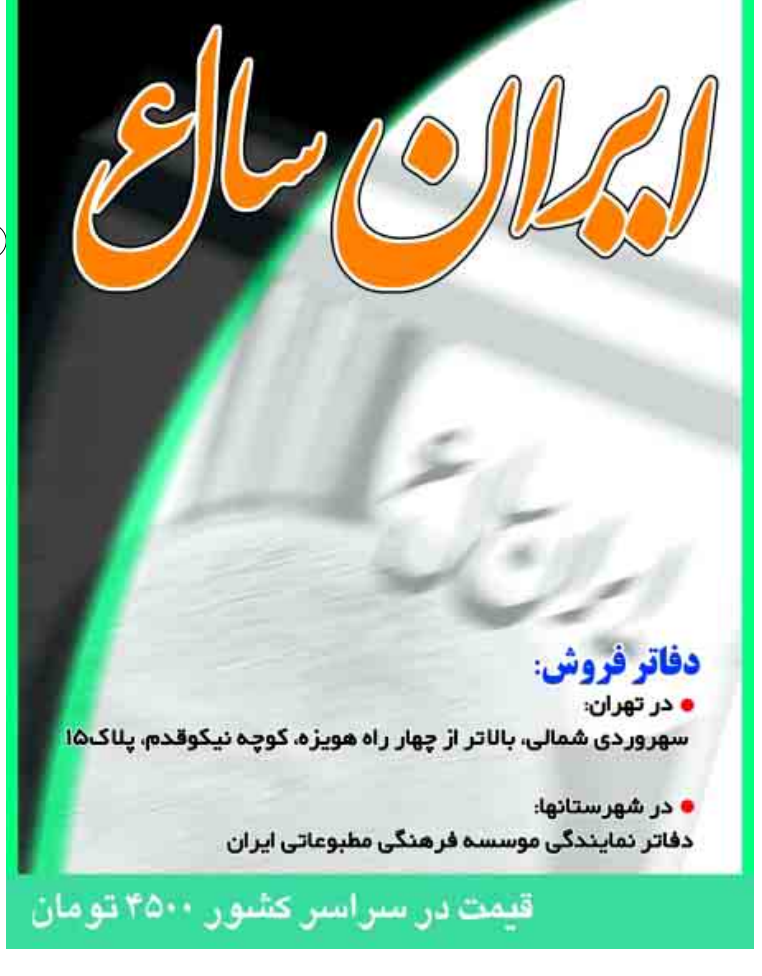
پایان